

شنبه روز بدی بود ، روز بی حوصلگی
وقت خوبی که می شد غزلی تازه بگی



۹۸/۳ < ۱/۷

یا چگونه با اکثریت آراء پیروز شویم

آقای محترم!

من از همه چیز با خبرم! در این هفته شش
آتش سوزی بزرگ و چهار آتش سوزی کوچک
رخ داده است. جوانی به دلیل عشق آتشینش
به یک دختر با تپانچه خودکشی کرده و دختر
پس از مطلع شدن از ماجرا، دیوانه شده است.
سپوری به نام گوسکین به دلیل خوردن بیش
از حد نوشیدنی های الکلی خود را دار زده است.
دیروز قایقی با دو مسافر و یک بچه خردسال
غرق شده است... طفلکی بچه! در «آرکادیا»
کمر تاجری را با یک جسم داغ سوراخ کرده
اند و کم مانده بوده که گردنش را هم بشکنند.
چهار کلاه بردار خوش پوش را هم دستگیر
کرده اند و یک قطار باری هم از خط خارج
شده است.

من از همه چیز با خبرم، آقای محترم! این
همه اتفاق مطلوب افتاده است؛ این همه پول
گیرتان آمده است، اما شما حتی یک پول سیاه
هم به من نداده اید!

این رفتار شایسته انسان های شریف نیست!

خیاط شما _ زمیرلف

گزارش آدم کبد گندیده

به سلامتی خانم ها
آنتوان پفوف
ترجمه حمید رضا آتش بر آب و بابک شهاب
انتشارات : آهنگ دیگر

بانوی تقدیر
مهناز آذرینیا
انتشارات (رهشنگران و مطالعات زنان)

آوای زندگی!

آی آزادی دست هایم نمی نویسد ترا
راه ها
از طنین گام هایت، می گریزند.
انجامی در این آغاز نیست
و تبسم رفته باز نمی آید.
از پشت نیمکت چوبین مدرسه
تا ازدحام مردمان خوشبخت
راه زیادی باید رفت.

پرده ی آخر

و مادری در آن سوی میدان
می خواند: دژخیم! ماه مرا دزدیدی؟
حالا من با تو
و سلاح در دست تو
فریاد در بازوان من
و زلال گریه در تو
باد هم
زوزه کشان و زهرآلود
در بر زخم ها، می گذرد.
از زنگار زاویه ی زمان
نقش این آه
می ماند در دفتر سپید ایام.

